

نویسنده: دکتر راس هستینگز
برگردان به فارسی: علی فاتح
کارشناس ارشد حقوق بین‌الملل

پیشگیری از جرم و اطفال و نوجوانان در معرض خطر مسأله مقاومت در برابر تغییر و تحول*

مقدمه

راهبرد ملی پیشگیری از جرایم کانادا که بخش اول آن در سال ۱۹۹۴ آغاز به کار کرد، نهادی است که در سال‌های اخیر در زمینه کمیت و کیفیت سیاست‌ها و برنامه‌های پیشگیری از جرایم در آن کشور (کانادا) مشغول به فعالیت می‌باشد. چالش فعلی این است که بتوان به موفقیت‌های بیشتری دست یافت و این که درس‌هایی را که در زمینه آنچه در طراحی و اجرای یک رهیافت جامع و کامل درخصوص کاهش جرم و بزه‌دیدگی و بازپروری مجرمین و قربانیان و بهبود امنیت عمومی آموخته‌ایم، چگونه به کار بیندیم.

یکی از مشکلات عمده در این ارتباط، موضوع مقاومت در برابر تغییر است. گاهی اوقات ما سریعاً در این زمینه هم‌عقیده هستیم که این امر یک رهیافت و نگرش مؤثر و کارآمد می‌باشد، لیکن واقعیت این است که هنوز یک راه طولانی در نیل به یک اجماع در این زمینه در پیش داریم. درخصوص ماهیت مشکلات فوق‌الذکر درخصوص جرم و بزه‌دیدگی و اینکه در چه جایی باید علل این پدیده‌ها را جستجو کرد، مباحث گسترده‌ای

* - مقاله ارائه شده به شانزدهمین کنفرانس بین‌المللی انجمن پژوهشی جرم‌شناسی اطفال و نوجوانان پاریس ۱۰ مارچ ۲۰۰۶.

وجود دارد.

علاوه بر این، در زمینه ماهیت راه‌حل‌هایی که نیاز داریم و نیز کاراترین و مؤثرترین شیوه‌های اعمال راهکارهای پیشگیری، یک سری اختلافات وجود دارد. بر این اساس پیشگیری از جرم در قالب یک مجموعه پیچیده و بسیار سیاسی کارا می‌باشد. بخش‌های عمومی و گوناگون دستگاه قضایی به مناسب‌ترین برنامه جهت اجرای طرح‌ها و بهترین شیوه‌ها جهت اختصاص منابع محدود ما بسیار نیازمندند.

در این خصوص، پیشگیری مؤثر معمولاً مستلزم همکاری و همیاری مراجع مختلف و بخش‌های گوناگون می‌باشد. به هر حال توانایی بالقوه‌ای در خصوص وجود تضاد منابع وجود دارد و اقدامات و تدابیر پیشگیرانه غالباً با مشکل مقاومت در برابر تغییر و تحول مواجه هستند.

این مقاله بر مقاومت در برابر تغییر در یکی از زمینه‌های پیشگیری از جرم تأکید خواهد داشت:

موضوع اطفال و نوجوانان در معرض خطر

فرض اصلی که این پژوهش بر آن استوار است، این می‌باشد که اقدامات پیشگیرانه در خلا قابل اجرا و اعمال نمی‌باشند. در مقابل، آن اقداماتی که تحت تأثیر پیشرفت‌های وسیع اجتماعی و سیاسی هستند، دربرگیرنده سازمان‌های متعددی است که بالقوه دارای یکسری منافع رقابتی هستند که مستلزم همکاری گسترده نهادهای اداری، فعالان حوزه اطفال و نوجوانان و اعضای جامعه می‌باشد.

نهایتاً باید مراجعین به دستگاه قضایی را شناخت چرا که ممکن است آن افراد دارای عقاید و دیدگاه‌های متفاوت و رقابتی در خصوص آنچه نیاز دارند و جایی که منافع آنها نهفته است، باشند. نوشتار حاضر، برخی از این موضوعات را به طور گسترده به بحث می‌گذارد. با استفاده از اطلاعات به دست آمده از یک تحلیل جامع در خصوص واکنش‌های دستگاه قضایی نسبت به اطفال و نوجوانان در معرض خطر یا معارض با قانون در کانادا و فرانسه، موارد ذیل حاصل شده است.

۱. مباحثه مختصری در زمینه سیاق کلی اقدامات اصلاحی در باب دادرسی اطفال و

نوجوانان و پیشگیری از جرم

۲. توصیف نگرانی‌ها و دلمشغولی‌های سازمان‌های قضایی موجود
 ۳. تبیین ایده‌ها و نگرانی‌های فعالان حوزه اطفال و نوجوانان و برخی از الگوهای مرتبط

۴. توصیف این امر که اطفال و نوجوانان چگونه تجارب خود را در ارتباط با دستگاه قضایی یا مداخلات پیشگیرانه بیان می‌کنند و بحث در زمینه ارتباط این تجارب که با آن برخورد داشته‌اند. موارد و مطالب استفاده شده در این نوشتار مشتمل بر برخی از نتایج تحلیل جامع مقررات اجتماعی اطفال و نوجوانان در کانادا و فرانسه می‌باشد. این طرح تحقیقاتی مبتنی بر همکاری تیم‌های پژوهشی بود که در چهار شهر کانادا (گاتینو و مانکتون) و فرانسه (شارته و سن نازر) مشغول به فعالیت بودند.

هدف این طرح، توصیف و تحلیل منطقی و اعمال مرتبط با اطفال و نوجوانان در معرض خطر یا معارض با قانون در این دو کشور بوده است که بر این اساس سه پرسش اصلی را مدنظر قرار داده است: تأثیرات سیاست‌های تمرکززدایی در جامعه (کانادا) یا سطح محلی (فرانسه)، سازمان ساختار فعالیت قضایی و ایده‌های فعالان عرصه دادرسی اطفال و نوجوانان و ایده‌های نوجوانانی که با دستگاه قضایی سروکار داشتند و شیوه‌ای که این تجربه را درک کرده‌اند.

تأکید اصلی و عمده فعالیت ما بر دستگاه قضایی و بر نگرش‌ها و مقاومت‌های افرادی که در این دستگاه درگیر و دخیل هستند، می‌باشد ولی بر این فرض نبوده‌ایم که مقاومت در برابر تغییر، نکته اصلی و تأکید در تحلیل ما به شمار می‌رود.

اما به هر حال در هر دو کشور، ما یکسری تغییرات عمده در زمینه سیاست‌ها و برنامه‌های دادرسی اطفال و نوجوانان در طی مدت کار میدانی (از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳) مشاهده کردیم. لذا مقاله حاضر فرصتی است تا این جنبه از نتایج را دقیق‌تر مورد بررسی و مذاقه قرار دهیم.

هدف این است که به ارزیابی این امر پردازیم که سازمان‌های درگیر در اقدامات پیشگیرانه، فعالانی که این برنامه‌ها و خدمات را ارائه می‌کنند و نوجوانانی که در این اقدامات دخیل هستند، به تغییر چگونه پاسخ می‌دهند.

این مقاله به چهار بخش عمده تقسیم شده است:

بخش نخست به طور خلاصه به بحث در زمینه سیاق کلی اقدامات اصلاحی در این

دوران می‌پردازد و به تطبیق فعالیت‌های اخیر دیوید گارلند، به منظور بسط یک قالب تحلیلی در راستای درک تغییرات در دستگاه قضایی و پیشگیری اطفال و نوجوانان، خواهد پرداخت.

سه بخش دیگر با موضوع مقاومت در مقابل تغییر در سطوح سازمان‌های دادرسی، فعالان حوزه اطفال و نوجوانان و افرادی که در بطن مداخلات هستند، سروکار دارد و نهایتاً با توصیف و تبیین نتایج فعالیت ما و تلاش در جهت ارائه برخی توصیه‌ها جهت فیصله مشکل مقاومت در برابر تغییر پایان می‌پذیرد.

۱. سیاق اقدامات اصلاحی: فرهنگ نظارتی

تمایلی در سیاست دادرسی کیفی و رویه فعالیت در یک قالب محدود وجود دارد. مردم مایلند تا در برخی زمینه‌ها و رهیافت تخصصی‌تر وارد شوند و الزاماً توجه زیادی به موضوعات گسترده اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیکی که در آن چارچوب مشغول به فعالیت هستند، ندارند. جرم‌شناسان این نگرش را در سال‌های اخیر به چالش کشیده‌اند. یکی از تأثیرگذارترین نمونه‌های معاصر، کتاب جدید دیوید گارلند تحت عنوان فرهنگ نظارت اجتماعی می‌باشد.

وی مدعی است که در الگوهای اصلی که واکنش‌های ما را نسبت به جرم در نیم‌قرن گذشته هدایت می‌کرده است، تغییراتی ایجاد شده است، مدل اصلی وی به طور خلاصه در جدول شماره ۱ بیان شده است.

جدول شماره ۱: فرضیه‌های گارلند

۲۰۰۰	۱۹۶۰
فرهنگ نظارتی	رهیافت رفاهی - تربیتی و اصلاحی - قانونگرایی لیبرالی
رهیافت رفاهی - قانونگزاری لیبرالی - تربیتی و اصلاحی	فرهنگ نظارتی

ادعای گارلند این است که تا دهه ۱۹۶۰، یک نگرش که وی آن را رفاه‌گرایی (رفاهی) کیفری می‌نامد بر سیاست و رویه عدالت کیفری سیطره داشته است که با دیدگاه‌های نظری رقیب تلفیق شده بود. نخست، دیدگاه تربیتی بود که منعکس‌کننده تعهد اثبات‌گرایی جهت شناسایی و رفتارهای متفاوتی که باعث می‌شود افراد، درگیر رفتارهای مجرمانه شوند، می‌باشد. مباحث عمده‌ای درخصوص این امر که آیا تبیین این تفاوت‌ها در سطح افراد یا تعامل اجتماعی یا در سطح اجتماعی گسترده‌تر باید یافت شود یا خیر، وجود دارد. در مورد دیگر، یک نوع توافق عام وجود داشت که راه‌حل‌ها نیازمند یک رهیافت طولانی مدت نسبت به بازپروری افراد یا اصلاح اوضاع اجتماعی می‌باشد. این رهیافت با تعهد نسبت به آنچه که معمولاً پیشگیری از جرم در توسعه اجتماعی نامیده می‌شود، مطابقت دارد از سوی دیگر، قانون‌گذاری لیبرالی، تأکید و تمرکز را بر مسئولیت افراد به دلیل اعمالشان معطوف کرده است. در این رهیافت تأکید از تمرکز بر رفتار با افراد به تعهد به عدالت و تناسب تغییر یافته است. به نظر گارلند، رهیافت اصلاح‌گرایانه به مقدم بودن رهیافت لیبرالیستی حقوقی در این دوره معتقد بود. به علاوه، در این دوره، نظارت بر جرم به نحو گسترده‌ای به عهده کارشناسان گذاشته شد و مراجع عمومی و سیاستمداران زمان زیادی برای بحث در آن زمینه صرف نکردند. فضای کافی برای اعمال عدالت (بررسی منصفانه) در ادعای گارلند در این مقاله وجود ندارد. کافی است تبیین گردد که در این سال‌ها، توجه عمومی و سیاسی فزاینده‌ای نسبت به مشکل جرم و تغییر دراماتیک در چشم‌اندازهایی که بر تفکر در این عرصه سیطره داشته است، مبذول شده است.

در آغاز، رفاه‌گرایی کیفری سیطره خود را در این زمینه از دست داده است، اگرچه به اعمال تأثیر قابل ملاحظه‌ای ادامه داده است. یک نوع تغییر از تأکید بر قانون‌گذاری لیبرالی و تقلیل تعهد به اصلاح‌گرایی وجود داشته است. به علاوه فرهنگ نظارتی به عنوان یک سیاست و رویه غالب در این زمینه و به ویژه در ایالات متحده و انگلستان غلبه داشته است. شش عنصر فرهنگ نظارتی، اهمیت زیادی در زمینه سیاست پیشگیری مبتنی بر تعهد به تدابیر پیشگیرانه داشته است:

۱. تأکید مضاعف بر مجازات به جای رفتار درمانی. این موضوع منعکس‌کننده این

حس عمومی است که چیزی در مورد بازپروری مجرمین و بیان فساد عمومی انجام نشده است.

۲. یک رهیافت عامیانه‌تر در مورد جرم و مجرمین تمایل نسبت به متخلفین، جرم و عدالت بسیار سیاسی‌تر شده است.

۳. یک واکنش انطباقی که تأکید را از متخلفین به ریسک و خطر در جرم‌شناسی منتقل می‌سازد. یک نوع نگرانی و دلمشغولی علمی به همراه واکنش‌های کوتاه‌مدت نسبت به اوضاع مخاطره‌آمیز (برای مثال، از طریق تدابیر وضعیتی پیشگیری از جرایم) و حمایت کمتر از تلاش‌های بلندمدت جهت تغییر مجرمین (برای مثال از طریق تدابیر پیشگیرانه) نیز وجود دارد.

۴. مشروعیت‌زدایی کارشناسان به حمایت از وجدان عمومی - حمایت کمتری از سرمایه‌گذاری‌های طولانی مدت از قبیل اقدامات پیشگیرانه و نیز تمایل کمتری جهت انتظار کسب نتایج وجود دارد.

۵. شناسایی محدودیت‌های دولت و تغییر تأکید بر مشارکت و مسؤولیت جوامع به پذیرش سرنوشت خود.

۶. بخش خصوصی نقش گسترده‌ای در بخش عدالت کیفری بازی می‌کند. این امر در منفعت فروش و انتقال ترس از جرم و نیز تأکید بر انواع محصولات و خدماتی که بخش خصوصی فراهم می‌سازد، مشارکت دارد.

عمده فعالیت گارلند بر توسعه و پیشرفت‌های موجود در ایالات متحده و انگلستان تأکید دارد لیکن دلیلی وجود دارد که باید معتقد بود که برخی از موضوعات اصلی فرهنگ نظارتی بر وضعیت کانادا تأثیر گذاشته است. سیاست‌زدگی جرم، عوام‌زدگی واکنش‌های تنبیهی، مشروعیت‌زدایی از کارشناسان و نقش‌های متغیر بخش‌های عمومی و خصوصی در عدالت کیفری، همگی در این موضوع مشترکند که نباید آنها را به عنوان اعطای الویت به رهیافت پیشگیری از جرایم راهبرد ملی کانادا مرتبط دانست.

۲. چالش‌های پیش روی سازمان‌های قضایی

آنچه که باعث می‌شود تا به سوی فرهنگ نظارتی حرکت کرد، نمودهای قابل

ملاحظه‌ای برای سازمان‌هایی که در چهارچوب موضوعات قضایی فعالیت دارند و به ویژه آنهایی که در زمینه‌هایی از قبیل دادرسی اطفال و نوجوانان و آنهایی که با اطفال و نوجوانان در معرض خطر درگیر هستند، داشته است.

در کانادا، مرجع و نهاد متصدی اصلاح و تغییر، قانون عدالت کیفری جوانان که اخیراً به مرحله اجرا درآمده است، می‌باشد.

در فرانسه در سطح حکومتی به منظور واکنش به نگرانی‌ها در خصوص عدم امنیت و جرم جوانان تغییراتی حاصل شده است.

در هر دو مورد، استدلال‌ات مستحکمی وجود دارد. دادرسی اطفال و نوجوانان عرصه‌ای است که عملاً انحصار شناسایی مشکلات و اجرای راه‌حل‌های مقتضی را برعهده دارد که خود تحت نظارت و تدقیق عمومی و حکومت قرار دارد.

این موضوع منجر به فشار قابل ملاحظه‌ای بر سازمان‌های قضایی اطفال و نوجوانان جهت توجیه وجودی و اقدامات آنها می‌گردد که باعث می‌شود آنها مسؤول ایفای وظایف خود باشند. این بخش بر سه بعد از تغییر تأکید دارد: ماهیت متغیر فعالیت در دادرسی اطفال و نوجوانان، تغییر در اختیار و نظارت و اعتماد فزاینده به مشارکت‌ها و جامعه موضوعات مدنظر دربردارنده تحلیل‌های توصیفی ۶۵ سازمان و مصاحبه با یکصد نفر اشخاص مطلع و آگاه می‌باشد.

۱-۲ ماهیت متغیر فعالیت

ماهیت آشکار بیشتر نهادهای اداری و فعالانی که با آنها صحبت کردیم این بود که یک نوع تقاضای فزاینده جهت دریافت خدمات از آنها وجود دارد لیکن منابع آنها جهت پاسخگویی به آن تقاضاها هنوز ارتقا نیافته است. نتیجه این شد که یک نوع درگیری مستمر، کم و بیش برای تعریف مجدد آنچه که هسته مرکزی فعالیت‌های آژانس یا سازمان‌هاست، وجود دارد.

یکی از عناصر اصلی جهت آن دلمشغولی‌ها، روند فزاینده اعتماد به برخی از اشکال متنوع واکنش‌های رسمی نسبت به اطفال و نوجوانان معارض قانون می‌باشد.

به طور کلی این امر پذیرفته شده است که هر چقدر واکنش‌ها سریع و مؤثر باشند از آثار منفی دادرسی رسمی در دادگاه‌ها کاسته خواهد شد. اما به هر حال این فرآیند،

پیچیده می‌باشد.

تدابیر جایگزین با دادستانی سلطنتی آغاز می‌گردد. بر این اساس که وی تصمیم می‌گیرد که پرونده حداقل در حال حاضر به دادگاه ارجاع نشود و به جای آن به یک فعال متخصص در زمینه اطفال و نوجوانان ارسال شود.

بر این اساس همان سازمان‌ها مسؤول نظارت و بررسی بر اعمال تدابیر اعلام شده توسط دادگاه در چهارچوب آزادی مشروط می‌باشد. در مقابل به نظر می‌رسد آن یک پاسخ و واکنش مکفی در مقابل مشکل افزایش تقاضاها می‌باشد اما به هر حال می‌توان آن را مسبب برخی مشکلات دانست.

در آغاز، تنوع، محدود به برخی جرایم نسبتاً کم‌اهمیت می‌باشد که در آن نوجوان تقصیر خود را می‌پذیرد و شواهدی مبنی بر تمایل به همکاری ارایه می‌دهد.

نتیجه این است که این رهیافت تقاضا جهت دریافت خدمات را افزایش می‌دهد در حالی که در راستای بهبود ظرفیت پاسخگویی به نیازهای برتر یا موارد مهم کار کمی صورت گرفته است. احساسی که در اینجا وجود دارد، این می‌باشد که فشار زیادی جهت پاسخ سریع به تمامی پرونده‌ها وجود دارد. این نگرانی مبتنی بر این است که منبع و منشأ برخی از مقاومت‌ها در مقابل قانون جدید عدالت کیفری جوانان کانادا در استان کبک وجود دارد. به علاوه یک برداشت کلی از جانب سازمان‌های موجود در جامعه وجود دارد که آن را در حالت وابستگی قرار داده است.

مأموریت آنها این است که بر میانجی‌گری و عدالت ترمیمی تأکید کنند، لیکن حیات آنها به همکاری با آژانس‌های دولتی جهت نظارت و سرپرستی بستگی دارد. این، یک راه حل منعطف برای دولت، دادگاه‌ها و مراکز اطفال و نوجوانان است لیکن مأموریت اصلی، نهادهای اجتماعی مدنظر را دربر می‌گیرد.

همچنین یکسری مسایل در زمان تعریف سنجش موقعیت انواع اقدامات جایگزین وجود دارد. تمایل این است که به تعریف موقعیت به عنوان تکمیل ساده اقدام توصیف شده پرداخته شود، اگر نوجوانان همه آنچه را که برای انجام آن لازم است، اجرا کنند، آنگاه اقدام موفقیت‌آمیز می‌باشد.

مخاطبان ما تمایلی به تفکر در مورد معنای اقدام برای نوجوانان یا تأثیر آن بر رفتار

آینده نداشتند. ما با یک دادرسی قضایی رسمی جایگزین که شیوه کارکرد جایگزین آژانس‌های دولتی نمی‌باشد، سروکار داریم.

بر این اساس، افراد نوجوان در مواجهه با برخی جنبه‌های دستگاه قضایی اطفال و نوجوانان قرار دارند. این موضوع، به نحو قابل ملاحظه‌ای به میزان فشار توسط سازمان‌های قضایی هم در بخش‌های دولتی و هم در جامعه می‌افزاید و این امر منتج به افزایش تلاش‌ها جهت بهبود کارایی نظام و ظرفیت آن جهت پاسخگویی سریع می‌گردد. این فشارها در یک پدیده مرتبط ترکیب شده‌اند: افزایش انتقال مجازات به سایر بخش‌های اجتماعی.

فعالان عرصه اطفال و نوجوانان در کانادا معتقدند که بیشتر خانواده‌ها از دستگاه قضایی می‌خواهند تا با اطفالشان که دیگر نمی‌توانند خود با آنها سروکله بزنند، درگیر شود.

۲-۲ تغییرات در اختیار و مسؤولیت

تصویر کلی دادرسی اطفال و نوجوانان این است که یک نمایشنامه غم‌انگیز در صحن دادگاه و تحت نظارت قاضی اجرا می‌شود. لیکن، آن تصویر کم و بیش منعکس‌کننده آن چیزی که در عالم واقع در بیشتر موارد نوجوانان که در تقابل و تضاد با دستگاه قضایی قرار دارند، می‌باشد. همان‌گونه که در بالا بیان گردید، حجم وسیعی از اطفال و نوجوانانی که در تقابل با دستگاه قضایی قرار گرفتند، هرگز صحن دادگاه را ندیده‌اند. بیشتر آنها با شیوه‌های فراقضایی کمتر رسمی سروکار دارند. برای مثال، قانون جدید عدالت جوانان در کانادا رسماً مبین مسؤولیت پلیس برای جایگزین‌های دادرسی رسمی می‌باشد و به پلیس اختیار و مسؤولیت تصمیم‌گیری بیشتری اعطا کرده است.

در فرانسه، تغییر در مسؤولیت‌های تصمیم‌گیری بیشتر در مرحله افزایش اختیار دادستان در مقابل با قضات دادگاه اطفال بوده است. در هر حال، این امر به یکسری نگرانی‌ها، هم از جانب آنهایی که احساس می‌کنند نظارت آنها از بین رفته و هم از جانب فعالان عرصه اطفال و نوجوانان که منابع کافی برای اجرای کارهای تازه و جدید ندارند، منتج شده است. این فعالان به نحو فزاینده‌ای احساس کردند که نیازمند مدیریت و هدایت پرونده‌ها به جای پاسخگویی به نیازهایی که اطفال و نوجوانان با آنها مواجه

هستند، می باشد.

۳-۲ مشارکت و جوامع

یک واکنش و پاسخ به این فشارها، تأکید بر اهمیت مشارکت‌ها و نقش جوامع بوده است. زبان مشارکت‌ها منعکس‌کننده یک حس است که ایجاد یک معیار از طریق اقدامات مشترک جهت حل مشکلات امکان‌پذیر است. حداقل، امید این است که از دوگانگی می‌توان احتراز کرد و اینکه به نحو ایدئالیستی ملاحظه کند که یک سازمان یا آژانس می‌تواند جبران‌کننده محدودیت‌های دیگری باشد. تعهد ظرفیت بهبود یافته جهت ارائه خدمات با کیفیت عالی به مراجعین از طریق همکاری، همیاری و ادغام درون سازمانی می‌باشد.

به هر حال، این موارد حاوی یکسری تبادل اطلاعات محدود در مورد برنامه‌ریزی و اقدامات و یا حتی همکاری نهادهای معین می‌باشد. به هر حال این مجموعه حاوی یکسری اقدامات است که مستلزم تقسیم مسئولیت‌ها و منابع و اختیار تصمیم‌گیری می‌باشد. آشکارا، این موارد اخیر از روابط مخاطره‌آمیز تلقی می‌شوند.

یک مفهوم کلی وجود دارد مبنی بر اینکه ارزش دخالت جامعه مبین شناخت نزدیک و محلی مسایل و توانایی بالقوه در برنامه در اعمال راه‌حل‌های محلی درخصوص مسایل داخلی می‌باشد.

در ورای این موارد، یک مسئولیت داخلی جهت درگیر شدن در تغییر و راه‌حل مسایل محلی وجود دارد و امید است که جامعه منشأ مفیدی برای ارائه منابع جدید باشد.

ولی در شهرهای کانادا نشانه‌های جزئی از این امر مشاهده شده است. به نظر می‌رسد عمده فعالیت نهادهای موجود در جوامع، در متن اقدامات و تدابیر رسمی نهادهای فعال دولتی رخ می‌دهد.

مقاصد و اهداف آنها توسط یک متغیر وابسته مالی که ظرفیت آنها را برای انجام کار جدید محدود می‌سازد، تلفیق شده است. بدعت و نوآوری در ارائه خدمات می‌باشد و نه ضرورتاً در خدمات ارائه شده به نوجوانان.

۴-۲ نتیجه گیری: سازمان‌ها و مقاومت در برابر تغییر

این بخش اساساً بر نگرانی‌های مجریان یا نمایندگان ارشد نهادهایی که در پروژه ما مشارکت داشتند، تأکید دارد. دیدگاه‌های آنها حاوی یکسری اشارات درخصوص مسأله مقاومت در برابر تغییر بود.

در بیشتر بخش‌ها، این استنباط وجود دارد که اصلاحات اخیر در قوانین کیفری و سیاست‌ها و رویه‌های نوجوانان محور مشتمل بر تعدادی عواقب پیش‌بینی نشده برای آن آژانس‌ها بوده است. عمده نگرانی‌ها عبارتند از:

۱. بیشتر اقدامات اصلاحی ناشی از نهادهای مرکزی هستند که توانایی نظارت بر محدوده مشکل یا نوع راه‌حل را دارند. در زمینه اطفال و نوجوانان، تمرکز این چالش بر تهدید نسبت به ظرفیت رفتار با نیازهای نوجوانان است.

۲. عملکرد شرکت‌کننده می‌تواند پوششی باشد برای گسترش مجدد حجم مراجعین و پرونده‌ها که اساساً به طور بالقوه تهدیدی نسبت به حیات برخی آژانس‌ها می‌باشد.

۳. شرکت‌کننده‌ها و اقدامات درون بخشی مشکل مسؤلیت را پیچیده می‌سازد. مشخص نیست چه کسی در صورت موفقیت‌آمیز بودن اقدامات اعتبار کسب خواهد کرد یا چه کسی در زمانی که اقدامات اشتباه باشد، مسؤلیت را خواهد پذیرفت.

۴. ارزیابی، تهدید بالقوه‌ای درخصوص حیات اقدامات می‌باشد. ضمن تأیید ارزش بالقوه درس‌هایی که آموخته‌ایم، این استنباط وجود دارد که هدف واقعی بیشتر ارزیابی‌ها توجیه‌کننده تصمیمات سازنده می‌باشد. به طور آشکار، تمامی این نگرانی‌ها می‌تواند در مقاومت نهادها یعنی آنچه که بین اهداف برخی از شرکای ذریبط در طراحی و اجرای اقدامات پیشگیرانه مصالحه ایجاد می‌کند، دخیل باشد.

۳. استنباط فعالان حوزه دادرسی اطفال و نوجوانان

همان‌گونه که در بخش پیشین ملاحظه گردید، فعالیت و عملکرد فعالان حوزه دادرسی نوجوانان در چهارچوب فشارها و موانعی که از بطن عمومی اجتماعی و وضعیت نهاد یا آژانس ذریبط ناشی شده است، اجرا می‌شود. به هر حال توجه به منافع و نگرانی‌های افراد که عملاً در عرصه دادرسی نوجوانان فعال هستند، قابل توجه است که این امر مورد تأکید این بخش از مقاله می‌باشد. و شامل سه زمینه است: ماهیت متغیر

فعالیت، کمبود منابع و تنش بین گفتمان‌های متفاوتی که بر نظام دادرسی نوجوانان سیطره دارد.

در طی انجام این پروژه و طرح تحقیقاتی، تحت تأثیر اقدامات و تعهدات فعالان عرصه نوجوانان که خود را متعهد به ارایه با کیفیت‌ترین خدمات می‌دانستند، قرار گرفتیم. در خلال مصاحبه‌ها مشخص شد که این موضوع مشکل و مشکل‌تر شده است. به طور کل، فرض این است که تقاضا در حال افزایش است و منابع در حال کاهش (حداقل نسبت به تقاضاها)

فعالان عرصه نوجوانان در این احساس و استنباط مشترک و هم‌عقیده بودند که:

۱. آنها نوجوانان زیادی را می‌بینند، لیست انتظار طولانی‌تر می‌شود (هم از نظر حجم و هم از نظر زمان اختصاص یافته جهت پاسخگویی) و هم سهم گسترده‌ای از مراجعین که جوان‌تر هستند.

۲. بیشتر مراجعین دارای پرونده‌های پیچیده‌ای بودند با الگوهای چندبعدی یا نیازهایی که مستلزم مداخلات تکمیلی و طولانی مدت بودند.

۳. به واسطه ناتوانی سایر نهادها و به ویژه خانواده، نظام آموزشی و جامعه در راستای پذیرش مسئولیت خود جهت پاسخگویی به نیازهای نوجوانان - دستگاه قضایی باید با مشکلات ناشی از سایر رده‌های اجتماعی بپردازد - که این یک موضوع پیچیده است.

به هر حال، فشارهای ناشی از کمبود منابع به نحو فزاینده‌ای بر عملکرد این فعالان در ارایه پاسخ فوری به ملاحظات مدنظر تأثیرگذار است - سهم در حال رشد نوجوانان، پاسخ کافی از این راه دریافت نمی‌کند.

واکنش فعالان عرصه نوجوانان یکی از عواملی است که باید مدنظر قرار گیرد چرا که همواره به هر حال حسی از نگرانی و دلمشغولی درخصوص مسئولیت آنها وجود دارد. آنها در برخی موارد احساس سرخوردگی و بی‌عدالتی می‌کنند مخصوصاً وقتی که آنها در مقابل خواسته‌های زیاد نوجوانان، خدمات کمی ارایه می‌کنند.

به علاوه احساس می‌کنند که کار کمی و آن هم در مدت زمان طولانی انجام می‌دهند و این در حالی است که هنوز مسئول قصور و ناتوانی در ارایه خدمت و کمک به این نوجوانان هستند. این احساس ناشی از ارزیابی است، بیشتر آنها احساس می‌کنند این امر

باعث افزایش بیشتر نظارت بر کمیت کاری که انجام می‌دهند، می‌گردد. در نتیجه آنها غالباً ارزیابی را مخاطره‌آمیز قلمداد می‌کنند لذا تمایلی به مشارکت احساس نمی‌کنند. از سوی دیگر محدودیت‌های مالی و بودجه‌ای نیز دارای یکسری پیامد است که خود در راستای سایر فشارها از قبیل: حضور در محل کار، مشارکت در ضررهای ناشی از کار، افزایش دسترسی، بی‌تفاوتی، وقفه در آموزش و حمایت و حس انجام وظیفه قرار دارد. به علاوه این موضوع صحیح است که سازمان‌های غیرانتفاعی در سطح جامعه باید مستمراً جهت تضمین خدمات و منابع در دسترس بجنگند.

این وضعیت می‌تواند دارای تأثیرات منفی بر انگیزه‌ها و عملکرد فعالان و تمایل آنها جهت پذیرش چالش‌ها در برخورد و مواجهه با تغییر باشد.

۱-۳ گفتمان رقابتی

نظام دادرسی اطفال و نوجوانان تک‌بعدی نیست، اطلاعات کسب شده، پیشنهاد وجود یک ارتباط بین گفتمان‌های متفاوت که هر یک پذیرنده بعدی در روندهای متفاوت باشد، را ارایه می‌دهد.

برای توضیحات بیشتر به جدول شماره ۲ نگاه کنید.

جدول شماره ۲: گفتمان‌های دادرسی اطفال و نوجوانان

گفتمان رفتاری	گفتمان نظارتی	گفتمان اجرایی - اداری	
کاهش خطر و افزایش بهبودپذیری	جلوگیری کردن یا متصرف نمودن نوجوانان	وارد آوردن فشار	مشکل
رهیافت طولانی مدت جهت اصلاح و بازپروری	«زمان واقعی» تدابیر و اقدامات آموزشی که موجب به وجود آمدن احساس مسؤلیت گردد	ساماندهی مجدد جهت بهبود کارآیی (عدم تمرکز و عدم حرفه‌ای‌گرایی)	راه حل
صلاح‌دید و مسؤلیت افزایش می‌یابد ولی باعث ناکافی شدن حمایت‌ها می‌گردد	به نیازها و تعهدات کاری نیاز ندارد به علاوه می‌تواند منجر به حس بی‌عدالتی شود	استرس / مقاومت فعال به علاوه وجود ریسک در همکاری	تأثیری که بر مقاومت دارد

گفتمان اداری - اجرایی بر اهمیت به حداکثر رسانده بهره‌وری کارا از منابع به منظور کسب ارزش بیشتر برای پول سرمایه‌گذاری شده تأکید دارد که این، گفتمان اولیه بانیان و مجریانی است که با فشارها جهت بهره‌گیری بیشتر از منابع مواجه هستند سروکار داشته و نیز تمایل به تأکید بر راه‌حل‌های مبتنی بر عدم تمرکز خدمات ارایه شده دارد.

گفتمان نظارتی با رهیافت عدالت محور جهت مجازات و نیز با تمایل غالب در دستگاه قضایی جهت فراهم آوردن یک پاسخ نسبتاً فوری به تمامی نوجوانان بزهکار مطابقت دارد.

مفهوم اصلی این می‌باشد که چنین پاسخ‌هایی، آموزشی و تربیتی هستند که یک پاسخ سریع و هدفمند به نوجوانان ارایه می‌دهند و نیز به اطفال و نوجوانان اجازه می‌دهد تا به ارزیابی شدت عمل و ارایه یک فرصت جهت جبران خسارات وارده بپردازند.

در این چهارچوب، واکنش کیفری «زمان واقعی» به عنوان بهترین شیوه جهت حساس کردن اطفال و نوجوانان و منع وی از ارتکاب جرایم بیشتر قلمداد می‌شود.

یک نگرانی و دلمشغولی مرتبط با تمایل به پاسخگویی نظام‌مند به تمامی جرایم درخصوص کاهش مسؤولیت نوجوانان در پرتو توسعه و بسط حس کیفرزدایی وجود دارد.

گفتمان رفتاری بیشتر تأکید را بر پاسخگویی به نیازهای روان‌شناختی یا اجتماعی یا کیفری که مرتبط با مشکلات فراوی نوجوان است، گذارده است.

در اینجا، تأکید از مسؤولیت انکاری به رهیافت اصلاحی در رفتار تغییر می‌کند. لذا، هدف، اصلاح خطاها یا مشکلاتی است که بازگوکننده مشارکت غیرمؤثر یا فقدان خود نظارتی است، می‌باشد.

۲-۳ نتیجه‌گیری، فعالان و مقاومت در برابر تغییر

در دیدگاه‌ها و نگرش‌های این فعالان سه نشانه و دلیل در مقاومت در برابر تغییر وجود دارد:

الف) نبود اجماع: اجماعی درخصوص موضوعات کلیدی از قبیل اهداف اولیه دادرسی اطفال و نوجوانان، انواع بهترین برنامه‌ها جهت نیل به این اهداف و شیوه برتر

در ارایه آن یا بهترین رهیافت نسبت به ارزیابی این امر که آیا موفق شده‌ایم یا خیر، وجود ندارد.

با این حال گاهی اوقات، تمایلی نسبت به بی‌توجهی به تضاد منافع و نیز پذیرش این امر که سهم عمده‌ای از تغییرات ناشی از تلاش‌های انجام شده در اصلاحات مبین نبود و فقدان اجماع یا وجود اطلاعات است، وجود دارد. نتیجه این موضوع، تأثیر بر راهبردهای آموزشی و احساسی است. ضمن اینکه آموزش و تربیت برای اقدامات موفقیت‌آمیز اصلاحی ضروری هستند، نباید چنین انگاشت که مقاومت به طور ساده به دلیل نبود مهارت‌ها یا دانش قابل کاهش است.

ب) مشکل تغییر مداوم: نشانه‌هایی از آنچه که ما آن را «خستگی از تغییر» می‌نامیم در بین مخاطبان ما وجود دارد. اقدامات اصلاحی همچنین در قالب یک سیاق سازمانی و نهادی وسیع‌تر صورت می‌گیرد.

ج) رهیافت کلی جهت ارائه خدمات: این موضوع، سازمان‌ها و فعالان را جهت همکاری متخصصین در راستای تلاش جهت ارائه خدمات بیشتر به مراجعین به شیوه‌ای مناسب و کارا ملزم می‌کند. همچنین تا حدودی، اتحادیه‌ها خواهند خواست تا به حمایت از فعالان در برابر چنین انتظاراتی بپردازند، حتی یک سیاست عمومی مناسب نمی‌تواند به عنوان بهترین منبع برای فعالانی که باید به ارائه خدمات بپردازند، فرض شود. ارزیابی چشم‌اندازهای فعالان برای هرگونه تلاش جهت حذف سیاست‌ها و برنامه‌های پیشگیرانه در شیوه‌های راهبردی نوین ضروری است.

۴. چشم‌اندازهای اطفال و نوجوانان

آخرین بعد مقاومت در برابر تغییر، فرضیات و واکنش‌های انجام مداخله است. در این صورت، تأکید و تمرکز ما بر نوجوانانی است که با نظام دادرسی اطفال و نوجوانان چه به صورت کیفی و چه به صورت پیشگیرانه و نیز نوع واکنش آنها نسبت به تلاش‌ها در این زمینه، برخورد داشته‌اند، می‌باشد.

همانند بخش‌های پیشین، موضوع اصلی ما این است که مداخله صرفاً یک فرایند معقول نیست چرا که مستلزم اجرای عملکردهای اصلاحی به منظور نظارت یا اصلاح

مشکلات یا چالش‌هایی است که در بطن مشکلات فراروی اطفال و نوجوانان وجود دارد.

ما قبلاً در مورد برخی عواقب تغییر در ایدئولوژی‌های حاکم و منافع گوناگون سازمان‌ها و فعالان در این زمینه بحث کرده‌ایم. نکته ما در اینجا بررسی اجمالی بعضی از دیدگاه‌های اطفال و نوجوانان که در این فرآیندهای اجتماعی درگیر بودند، می‌باشد. اطلاعاتی که این بحث بر آن مبتنی است، ناشی از مصاحبه با نوجوانان در تماس با دستگاه قضایی می‌باشد. به طور کلی، مجموعاً ۶۴ نوجوان در چهار شهر مشخص شده در این طرح تحقیقاتی مورد مصاحبه قرار گرفتند. در حالی که تنها در بررسی اولیه بحث حاضر، تمرکز برای ۱۰ نفر نوجوان که توسط دانشگاه اتاوا مصاحبه شده بودند، قرار گرفت.

این نمونه آشکارا برای توجیه الزامات در این زمینه بسیار محدود بود. مصاحبه‌های ما دربرگیرنده حجم وسیعی از موضوعات بود. تأکید بر اهداف حاضر ما تا حدی است که نوجوانان برای مواجهه با مداخله آزاد باشند، به ویژه درخصوص انواع مداخلات شدید و طولانی مدت یافته‌های ما عمدتاً مبین حجم گسترده‌ای از خواسته‌های متنوع اطفال و نوجوانان در تماس با دستگاه قضایی بود که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. آنها ضرورتاً خود را مجرم نمی‌بینند. آنها بیشتر رفتارهایی که وصف مجرمانه دارند را به دلیل اشتباهات قضایی نمی‌پذیرند و گاهی اوقات از اینکه آنها آن اعمال را جدی فرض می‌کنند، تعجب می‌کنند.
۲. درک گسترده‌ای از دستگاه قضایی دارند و آن را غیرکارا می‌دانند. عقیده محدودی درخصوص کارا بودن آن نظام در جهت منفعت‌رسانی به آنها وجود دارد.
۳. آنها بیشتر از مداخلاتی که تجربه کرده‌اند به عنوان مانع به جای یاری و کمک یاد می‌کنند. در بیشتر بخش‌ها، آنها تحت تأثیر اقداماتی بوده‌اند که حاوی موانع یا پیامدهای مستقیم بوده‌اند. (برای مثال، بازداشت یا جدا شدن از خانواده خود)
۴. آن دسته از افرادی که نسبت به تجربه خود در بازداشت دید مثبتی داشتند، منفعت و سودی که آن نهاد ارائه کرده بود را تأیید کردند. اما به هر حال، تمایلی جهت

انتساب پیشرفت شخصی به دانش کسب شده و سطح بالاتر بلوغ فکری به جای خود دستگاه قضایی وجود دارد.

۱-۴ گفتمان‌های اطفال و نوجوانان

علی‌رغم اجماع ظاهری درخصوص برخی نکات، تنوع قابل ملاحظه‌ای در تفکر و نگرش نوجوانان نسبت به تجارب و روابطشان با دستگاه قضایی یا برنامه‌ها و رفتارهای پیشگیرانه وجود دارد.

تأکید و هدف اصلی ما در اینجا بر این بخش از دیدگاه نوجوانان است چرا که این امر می‌تواند یک عامل کلیدی در همکاری‌ها قلمداد گردد. نوع رابطه‌ای که یک نوجوان با دستگاه قضایی یا نظام پیشگیری به طور کلی دارد و نیز آن ارتباطی که با برخی فعالان وجود دارد، می‌تواند تأثیر شگرفی بر واکنش نوجوان نسبت به تلاش‌های مربوط به مداخله داشته باشد.

نهایتاً این امر می‌تواند بر توانایی‌های بالقوه در برخی مداخلات جهت یاری‌رسانی تأثیر گذارد خواه تأکید بر یاری‌رسانی به نوجوانان باشد یا مشارکت در اهداف اجتماعی از قبیل کاهش جرم و بزه‌دیدگی یا افزایش امنیت و اطمینان.

عملکرد و فعالیت ما در این طرح تحقیقاتی مبین این مطلب است که سه شیوه اصلی توصیف انواع روابط فی‌مابین موضوعات ما و دستگاه قضایی وجود دارد که هر یک از آنها منعکس‌کننده ابعاد تجارب شخصی نوجوان می‌باشد.

● روند شخصی: بازسازی مجدد روند به ویژه حوادث یا لحظات کلیدی که باعث شده آنها را در حال حاضر در داخل دستگاه قضایی جای دهد.

● ارتباط با دستگاه قضایی: توصیف ارتباط جاری آنها و درک آنها از آنچه که در حال حاضر در جریان است.

● آینده: نگرش آنها نسبت به آینده و انواع راهبردهایی که جهت مقابله با چالش‌های پیش‌رو برمی‌گزینند.

ما سه نوع اصلی و عمده از گفتمان را تعریف و تبیین کرده‌ایم که هر یک سعی بر توصیف یک شکل از ارتباط بین یک نوجوان و دستگاه قضایی دارد. نخستین گفتمان، گفتمان همزیستی است که به تشریح نوجوانی می‌پردازد که دارای حسی است که بتواند

به عنوان یک راهکار در روابط همکاری پذیرفته شود.

دومین گفتمان، گفتمان عناد و دشمنی است که به توصیف نوجوانی می‌پردازد که دارای نگرش‌های بسیار منفی است و تا حدی احساس قربانی بودن در دستگاه قضایی دارد.

سومین آنها، گفتمان بی‌تفاوتی است که در آن شخص نوجوان احساس می‌کند که دستگاه قضایی نسبت به نگرانی‌های وی بی‌تفاوت است. جدول شماره ۳ این بحث را خلاصه بیان کرده است.

جدول شماره ۳: انواع گفتمان‌های نوجوانان

گفتمان بی‌تفاوتی	گفتمان عناد و دشمنی	گفتمان همزیستی	
اتفاقی	حس بی‌عدالتی	حس عدالت	روند گذشته
از اهمیت برخوردار نیست	منفی	مثبت	روابط کنونی
حاشیه‌ای	قربانی (هدف)	همکاری (موضوع)	چشم‌انداز راهبر

نوجوانانی که نماینده گفتمان همزیستی هستند به نظر می‌رسد که دارای این استنباط هستند که در نقطه ثقل روابط همکاری قرار دارند. لذا، آنها پاره‌ای نظارت‌ها بر شیوه مداخله اعمال می‌کنند و دیگر صرفاً موضوعات منفعلی نیستند که اقدامات و تدابیر بر آنها تحمیل شود.

این گفتمان مبین درک و احساس نوجوانانی است که در آن، هدف، نیازها و دلمشغولی‌های آنان است و اینکه هدف مداخله، همکاری با آنها در توسعه خود استقلالی و توانایی آنها جهت ادغام مجدد در اجتماع می‌باشد.

این گفتمان مبین پذیرش توجیه پاسخگویی دستگاه قضایی و مسؤلیت نوجوان به دلیل اعمال ارتكابی است که منجر به حضور و تماس با دستگاه قضایی شده است، می‌باشد. همان طور که یک نوجوان گفته است: «در نهایت تقصیر کسی نبود که من اینجا هستم، بلکه تقصیر خودم بود.»

نوجوان دیگر بیان می‌کند: «اشتباه کردم ولی شما باید آنچه را مدیون هستید،

بپردازید و انجام دهید.»

اما به هر حال تمایلی نسبت به این تفکر وجود دارد که دستگاه قضایی در حال حاضر دارای یک تصویر بالنسبه مثبت تر از قضایاست که علی رغم مشکلات نوجوانان به آنها جهت کسب یکسری توانایی های بالقوه اعتبار می بخشد. برای این نوجوانان مهمترین ملاحظه، احساس قرار داشتن در مرکز روابط مداخلاتی و مؤثر بودن بر تصمیماتی که درخصوص آنها اتخاذ می شود، می باشد.

به نظر می رسد آنها این حس را داشته باشند که آنها مورد احترام واقع می شوند و اینکه نهایتاً یک نفر باید به آنها و توانایی های آنها اعتقاد و ایمان داشته باشد:

«به حرف های من گوش می دهند چرا که کسی هستم که لیاقت شنیده شدن و احترام را دارم.» این نوجوانان بخشی از اعتبار این پیشرفت را به روابط مثبت خود با یکی یا تعدادی از فعالان عرصه نوجوانان اعطا می کنند. آنها تمایل به داشتن یک نگرش مثبت نسبت به فعالان دارند و اینکه مایلند به همکاری آنها و نیاز متناوب به غلبه بر آن چیزهایی که آنها را فاسد کرده است، بپردازند.

در مقابل گفتمان عناد و دشمنی مبین مقاومت و مخالفت در برابر دستگاه قضایی است. نوجوان احساس می کند قربانی است و مداخله دستگاه قضایی باید تنها در ارتباط با موارد بدتر به عمل آید. نتیجه اینکه به سرزنش دیگران به دلیل وضعیت حاضر و مقاومت در مقابل تدقیق و مداخلاتی که مدنظر هستند، تمایل دارد. نوجوانانی که نماینده این گفتمان هستند، درخصوص وضعیت جاری که آنها کمترین نظارتی بر آن دارند، احساس بی عدالتی می کنند.

همچنین، نوجوانانی هستند که تا حدی خود را در تضاد با سایرین در دستگاه قضایی می بینند. حتی زمانی که اوضاع روبه بهبود می رود، آنها تمایل دارند تا بر انگیزه ها و اقدامات خود به جای دستگاه قضایی و مداخله آنها اعتبار بخشند.

... من بالغ شدم بنابراین زندگی و عملکرد همه چیز را بیشتر می فهمم... این مجازات نیست تنها من کمی بزرگ شده ام. به همین خاطر، من بالغ شدم و از زندگی بیشتر می فهمم.

به طور کلی، این گفتمان، مبین این است که نوجوان در مرکز توجه مداخلات قرار دارد. در این رابطه، نوجوان نسبت به دستگاه قضایی و مداخلات آن نگرش منفی دارد.

گفتمان بی تفاوتی مبین نوجوانی است که دستگاه قضایی را نسبتاً در مورد وضعیت شخصی خود، بی تفاوت و حاشیه‌ای قلمداد می‌کند. سایر حوادث و روابط در این قضیه بسیار مهم هستند و مداخلات دستگاه قضایی به نظر می‌رسد تأثیری بر آنها نداشته باشد.

همان گونه که یک نوجوان می‌گوید: «مشکل من در اینجا نیست، بلکه خارج از اینجا است ولی اینجا در یک اتاق چهار دیواری نمی‌توان در خصوص آن مشکلات کاری کرد.» به عنوان جمع‌بندی، این گفتمان مبین این احساس است که دستگاه قضایی و ملاحظات آن عامل عمده‌ای در وضعیت حاضر یا چشم‌انداز این نوجوانان نمی‌باشد بلکه نمایانگر نوجوانی است که تا حدی منفعل است و بالنسبه در مورد تلاش‌هایی در خصوص ارایه به کمک به خود بی تفاوت می‌باشد.

۴-۲ نتیجه‌گیری: نوجوانان و مقاومت در برابر تغییر

از این رو، سه نوع گفتمان داریم که هر یک مبین توصیفات متفاوت تجارب نوجوانان و نوع متفاوت از تلاش جهت ارایه کمک یا درمان به آنهاست.

الف) یکی از موفق‌ترین گفتمان‌ها، گفتمان همزیستی است. نوجوان سهم و نقش خود را از مسؤولیت وضعیت جاری و زندگی خود می‌پذیرد - اینها نوجوانانی هستند که تا حدی فعال یا حداقل مقاوم در برابر مداخله هستند. این گفتمان تا حد زیادی مبین انواع مداخلات منطبق با نگرش‌های پیشگیری از جرم در توسعه اجتماعی می‌باشد.

ب) گفتمان عناد و دشمنی یکی از مخالفین نسبت به تفاسیر دستگاه قضایی و مقاومت در برابر تلاش‌های آنها برای مداخله می‌باشد. این نوجوانان بسیار ناسازگار هستند.

ج) گفتمان بی تفاوتی مبین احساسی است که در آن دستگاه قضایی نسبتاً به خواسته‌ها یا نگرانی‌های نوجوانان حاشیه‌ای عمل می‌کند و این نوجوانان تا حدی نسبت به واکنش‌های مداخله‌جویانه، منفعلانه واکنش نشان می‌دهند.

بحث ما این نیست که هر یک از این گفتمان‌ها برای توصیف تمامیت تجارب و واکنش‌های نوجوانی که با دستگاه قضایی ویژه اطفال و نوجوان در تماس بوده است، کافی می‌باشد.

توصیفات این گفتمان ایده‌آل می‌باشد. در عالم واقع بیشتر پرونده‌های ما مبین عناصری بیش از یک گفتمان است اگرچه یک نوع معمولاً غالب و سهل‌التعریف می‌باشد.

همچنین یک احساس واضح از گذشت زمان و جو گفتمان‌های غالب متفاوت در عرصه‌های گوناگون یک نوجوان وجود دارد. هیچ نوع پیش‌شرط یا پیشرفت ثابت در خلال گفتمان‌های متفاوت ندارد.

همانطور که اوضاع در طول زمان بهتر می‌شوند، می‌توانند بدتر نیز شوند. نکته این است که نوجوان نمی‌تواند در آن واحد در قالب گفتمان دیگر درآید و اینکه هیچ گفتمانی نمی‌تواند کل تجارب نوجوان با دستگاه قضایی را دربرگیرد. نسبتاً راحت است تا به طبقه‌بندی گفتمان‌ها پرداخت ولی طبقه‌بندی نوجوانان مشکل‌تر است. نوجوانان در یک جهان پیچیده و چندبعدی زندگی می‌کنند و تجارب آنها با تجربه با بعد قضایی تنها یک بعد از سایر ابعاد را تشکیل می‌دهد. (که ضرورتاً مهم نمی‌باشد)

به هر حال این نوع از طبقه‌بندی پیشنهاد می‌کند که فرآیند مطالعه و پاسخگویی به نوجوان باید بر تلاشی جهت تعیین و تعریف نوع رابطه‌ای که نوجوان باید با دستگاه قضایی داشته باشد، مبتنی گردد.

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که ملاحظه گردید، تأکید اصلی در این مقاله تعیین و توصیف برخی از منابع عمده مقاومت در برابر اصلاح و نوآوری در سیاست و رویه پیشگیری از جرایم بوده است. هدف، مشارکت در استنباط بهتر برخی از موانعی است که سازمان‌های ذیربط در اقدامات پیشگیرانه راهبرد ملی کانادا باید بشناسند و بر آن غلبه کنند. چهار نکته مهم در خصوص مقاومت در برابر نوآوری و اصلاحات در پیشگیری از جرایم نوجوانان قابل ذکر می‌باشد:

الف) نگرش‌های اجتماعی و سیاسی سیاست قضایی:

راهبرد ملی پیشگیری از جرایم کانادا مبتنی بر تعهد به رهیافت مبتکرانه در تعیین و واکنش به عواملی است که برخی از مردم را در یک ریسک بالایی از نظر مشارکت در

جرم یا بزه دیدگی قرار می‌دهد.

هدف، تعیین ریسک و عوامل حمایتی در پرتو این نتایج است و در این ارتباط توسعه و بسط واکنش‌های هدفمند براساس نتایج به دست آمده بسیار مثبت هستند. تفکر ایده‌آل تعیین و هدفمند کردن واکنش‌هاست تا اشخاص معینی یک نوع برخورد مناسب را دریافت کنند.

مشکل این است که این رهیافت در تقابل با روند غالب در سیاست‌ها و رویه‌های نظام دادرسی کیفری در سال‌های اخیر عمل می‌کند.

ظهور فرهنگ نظارتی، دریافت حمایت عامه و سیاستمداران را از سیاست‌هایی که طرفدار درمان به جای مجازات و نظارت هستند و یا تکیه بر مطالعات عملی به جای وجدان عمومی درخصوص جرم را با مشکل مواجه می‌سازد.

(ب) عدالت کیفری و سازمان‌ها و آژانس‌های موجود در جامعه:

نگرانی اصلی این آژانس تضمین ادامه فعالیت و موفقیت آنها در انجام مأموریت‌های محوله می‌باشد که این امر مستلزم این است که آنها منابعی که برای فعالیت خود احتیاج دارند که البته تا حدی نیز مشکل می‌باشد، در اختیار داشته باشند.

به علاوه، تأکید حاضر بر اقدامات عرضی و درون‌بخشی و اهمیت همکاری منجر به نگرانی‌های فزاینده درخصوص مسؤلیت عمومی شده است.

(ج) فعالانی که به ارایه خدمات می‌پردازند:

دغدغه اصلی این دسته از فعالان، توانایی ارایه خدماتشان در وضعیتی است که تقاضای دریافت خدمات رو به افزایش است و در مقابل منابع مورد نیاز در حال کاهش. نتیجه این است که استرس و نارسایی در ارایه خدمات کم و بیش افزایش می‌یابد. نگرانی خاص این است که بیشتر پیشنهادها جهت تغییر، مستلزم تغییر در نگرش فعالان در ارایه خدمات می‌باشد.

(د) واکنش نوجوانان:

مهمترین مسأله نوجوانانی که با مداخله دستگاه قضایی مواجه می‌شوند، غلبه بر چالش‌های پیش‌رو می‌باشد. این افراد ضرورتاً تجارب خود با دستگاه قضایی را به عنوان مهمترین بعد زندگی خود یا بهترین مکان برای خودشان قلمداد نمی‌کنند. حتی آنها

که ارتباط مثبت تری نسبت به دستگاه قضایی دارند، به نیت واقعی آن مشکوک هستند. بیشتر این نوجوانان سهمی در بررسی یا تفسیر دستگاه قضایی از خواسته‌های خود ندارند، حتی آن دسته از افرادی که احساس نمی‌کنند مداخلاتی که آنها تجربه می‌کنند بهترین شیوه برای پاسخگویی به دغدغه‌های آنهاست. به هر حال نوعی خلا بزرگ بین آنچه نوجوانان احساس می‌کنند که به نفع آنهاست و سیاست‌های پیشگیری از جرم، وجود دارد.

این خلا می‌تواند منبعی در فراروی مقاومت در برابر تغییر قلمداد گردد. راهبردها و تدابیر پیشگیری از جرم نیازمند توجه بیشتر به واقعیت مقاومت در تغییر و مشکلاتی که ایجاد می‌کند، می‌باشد. این امر می‌تواند ما را منتهی به این واقعیت کند که کسی با اهداف یا ماهیت دقیق برنامه‌ها و نظام ارایه خدمات که برای اجرای آن برنامه‌ها ضروری است، موافق نمی‌باشد.

علاوه بر این، حتی زمان که در سطح مفهومی توافقی وجود داشته باشد، پاره‌ای مشکلات مهم در طراحی و اجرای اقدامات و تدابیر پیشگیرانه وجود دارد که باید توجه بیشتری به این موارد مبذول کنیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

فریدون نهرینی

وکیل پایه یک دادگستری

مسئولیت مدنی قراردادی و قهری از حیث صلاحیت دادگاه

مقدمه

در این مقاله اختلاف دو نوع مسئولیت مدنی قراردادی و قهری را از جهت دادگاه صالح مورد بررسی قرار می‌دهیم. می‌خواهیم ببینیم که آیا نوع مسئولیت مدنی حسب اینکه قراردادی یا غیر قراردادی باشد، بر صلاحیت دادگاه‌ها تأثیر گذاشته و فی‌الواقع تغییر دادگاه صالح را موجب خواهد شد یا خیر؟

تردید نیست که عمده بحث در محدوده صلاحیت محلی محاکم، جریان می‌یابد والا در مورد صلاحیت ذاتی، موضوع مصداق نخواهد یافت مگر در موارد خاصی که ممکن است حسب ساختار قانونی و نوع مسئولیت، موجب تغییر گردد که این امر را در جای خود بررسی خواهیم کرد.

مبحث اول: تفاوت از حیث اوصاف حقوقی و کیفری

شاید در بادی امر، تفکیک دادگاه‌های صالح به منظور رسیدگی به خسارات ناشی از هر یک از دو مسئولیت قراردادی و قانونی، عجیب به نظر برسد و اشکال شود که چرا باید این دو نوع مسوولیت را از حیث مرجع رسیدگی و دادگاه صالح جدا کرد؟ ولی با کمی دقت می‌توان دریافت که به غیر از نصوص صریح قانونی که معمولاً حاکی از اراده مقنن است و جای هر گونه مناقشه و جدلی را می‌بندد، به نظر طبیعت این دو نوع مسوولیت و منشأ و منبع ایجاد آن موجبات تغییر و تفاوت دادگاه‌های صالح به رسیدگی را فراهم می‌آورد. چه از حیث وصف کیفری یکی از آن دو و چه از جهت ارادی بودن

یکی و غیر ارادی بودن دیگری.

گفتار اول: صلاحیت دادگاه حقوقی

تفکیک دادگاه‌ها به حقوقی و کیفری، آخرین بار به قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک و دو مصوب سال ۱۳۶۴ و قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری یک و دو و شعب دیوان عالی کشور مصوب سال ۱۳۶۸ بر می‌گردد و لیکن با تصویب قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳، دادگاه‌هایی که به دعاوی عمومی و غیر اختصاصی رسیدگی می‌کردند، تجمیع شده و تحت عنوان دادگاه‌های عمومی به اینگونه دعاوی رسیدگی کرده و صرفاً حسب نوع پرونده و دعاوی و شکایات مربوطه، امور کیفری از مدنی تفکیک می‌گردید بدون اینکه عنوان دادگاه به کیفری و حقوقی تغییر یابد.

قطع نظر از موارد فوق و همان‌طور که برخی نیز بدان اشاره کردند، در زمانی که دادگاه‌های حقوقی یک و دو به امور عمومی تحت صلاحیت خود رسیدگی می‌کردند، صلاحیت داشتند که بر هر نوع مسوولیت حقوقی و خسارات ناشی از آن نیز رسیدگی کنند خواه منشأ ورود این خسارت، قراردادی باشد یا قهری، و خواه خسارات وارده ناشی از ارتکاب یک جرم باشد یا اساساً وصف کیفری نداشته و یک مسوولیت مدنی قهری صرف تلقی گردد.*

اگر چه اختصاصاً عنوانی به نام دادگاه‌های حقوقی وجود ندارد لیکن مطابق ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸: «هر حوزه قضایی که دارای بیش از یک شعبه دادگاه عمومی باشد آن شعب به حقوقی و جزایی تقسیم می‌شوند. دادگاه‌های حقوقی صرفاً به امور حقوقی و دادگاه‌های جزایی به امور کیفری رسیدگی خواهند کرد...» تخصیص این شعب به حقوقی و جزایی از اختیارات رییس قوه قضاییه است و به خلاف سایر قوانین قبلی که عنوان دادگاه (اعم از حقوقی یا کیفری) توسط قانون تعیین شده بود، در قانون جدید التصویب این امر بر عهده ریاست

* - علیرضا یزدانیان، قلمرو مسوولیت مدنی، انتشارات آریان، سال ۱۳۷۹، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

قوه قضاییه نهاده شد.

دو مطلب در اینجا به نظر می‌رسد؛ اول اینکه بگوییم عنوان دادگاه عمومی تغییر نیافته بلکه در هر صورتی دادگاه عمومی است و تخصیص برخی از شعب به حقوقی و جزایی (در صورت وجود تعدد شعبه)، موجب تأسیس دو مرجع مختلف رسیدگی که دارای صلاحیت ذاتی جداگانه باشند، نیست بلکه این امر صرفاً از حیث تخصصی کردن برخی از شعب دادگاه‌ها در امور خاص است. نکته دیگر آنکه قائل به عنوان خاص دادگاه‌ها و تقسیم آن به دادگاه‌های حقوقی و جزایی بوده و صلاحیت این دو مرجع را نسبت به یکدیگر، صلاحیت ذاتی بدانیم. حسب ظاهر دو دلیل می‌تواند نظریه اخیر را تأیید کند؛ اولاً مقنن در صدر ماده ۴ قانون جدید اشاره می‌کند که در حوزه‌های قضایی که دارای بیش از یک شعبه دادگاه عمومی باشد، آن شعب به حقوقی و جزایی تقسیم می‌شوند و سپس اضافه می‌کند که «دادگاه‌های حقوقی» صرفاً و فقط به امور حقوقی و «دادگاه‌های جزایی» فقط به امور کیفری رسیدگی خواهند کرد. به غیر از جمله اول ماده ۴، الباقی عبارات صریحاً از تأسیس دو دادگاه با دو صلاحیت ذاتی و اختصاصی حکایت دارد. ثانیاً در پاراگراف دوم ماده ۴ بحث از تخصیص برخی از دادگاه‌های حقوقی و کیفری برای رسیدگی به دعاوی حقوقی یا جزایی خاص است. و تخصیص این شعب برای رسیدگی به اموری مانند امور خانوادگی و جرایم اطفال، با رعایت مصالح و مقتضیات از وظایف و اختیارات رییس قوه قضاییه برشمرده شده که به نظر از این حیث، این پاراگراف ارتباطی به پاراگراف اول ندارد. به عبارت دیگر پس از تقسیم شعب دادگاه‌های عمومی به دادگاه‌های حقوقی و جزایی، رییس قوه قضاییه برخی از دادگاه‌های حقوقی را برای رسیدگی به دعاوی حقوقی خاصی مانند امور خانوادگی و برخی از دادگاه‌های جزایی را برای رسیدگی به شکایات کیفری خاصی مانند جرایم اطفال اختصاص می‌دهد. لیکن علی‌رغم جهات فوق، به نظر نگارنده نظریه اول را باید صحیح‌تر شمرد و قائل به فقدان صلاحیت ذاتی میان دادگاه‌های حقوقی و کیفری شد؛ زیرا:

اولاً: حتی اگر دادگاه‌ها به دادگاه‌های حقوقی و جزایی نیز تقسیم شوند، این امر عنوان و ماهیت اصلی آنها را که عمومی بودن دادگاه باشد، تغییر نمی‌دهد. در نتیجه اصالتاً

تمامی این دادگاه‌ها و شعبه آنها موصوف به وصف لایتجزای عمومی هستند. ثانیاً: تقسیم شعب دادگاه‌های عمومی به حقوقی و جزایی صرفاً ناظر بر جایی است که دادگاه عمومی دارای شعب متعدد باشد والا هرگاه صرفاً یک دادگاه عمومی در حوزه قضایی داشته باشیم، تقسیمی در این خصوص وجود نخواهد داشت. نتیجتاً نمی‌توان تصور کرد که در پهنه یک کشور، یک دادگاه به تمامی امور حقوقی و کیفری رسیدگی کرده و واجد صلاحیت باشد ولی در مورد شعب متعدد و تقسیم شعب به حقوقی و جزایی، تفکیک صلاحیت کرده و میان آنها قائل به صلاحیت ذاتی گردیم.

ثالثاً: وجود صلاحیت ذاتی و تعیین موارد تحت صلاحیت از اختیارات ویژه قانونگذار است و این امر قابلیت تفویض به هیچ مرجعی همانند رییس قوه قضاییه یا رییس مجلس را ندارد. از همین رو اصل ۱۵۹ قانون اساسی می‌گوید: «مرجع رسمی تظلمات و شکایات دادگستری است. تشکیل دادگاه‌ها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است».

رابعاً: صلاحیت ذاتی بدین معنی است که رسیدگی به امور و دعاوی و جرایم خاصی، اختصاصاً و به حکم مقنن، در صلاحیت ویژه یک مرجع قضایی یا قانونی قرار داده شود. در چنین فرضی امکان رسیدگی این امور اختصاصی برای مرجع دیگر قضایی و قانونی متصور و میسر نخواهد بود. و علی‌المعمول هیچ ضرورتی نمی‌تواند ایجاب کند که رسیدگی به موضوعی حسب ارجاع و نظر یک مقام مسؤول همانند رییس قوه قضاییه، از رسیدگی مرجع صالحه خارج و به مرجع دیگری احاله گردد. قسمت اخیر ماده ۴ قانون جدید مقرر می‌دارد که: «... در صورت ضرورت ممکن است به شعبه جزایی، پرونده حقوقی و یا به شعبه حقوقی، پرونده جزایی ارجاع شود.» همین امر حکایت از آن دارد که باید قائل به فقدان صلاحیت ذاتی میان شعب حقوقی و جزایی دادگاه‌های عمومی باشیم. بعلاوه ماده ۵ آیین‌نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۱۱/۹، نیز موارد ضرورت مقرر در ماده ۴ قانون را احصاء کرده است و از جمله دعاوی حقوقی ناشی از جرم، دعوای جزایی مرتبط با دعاوی خانوادگی را قید و سپس سایر موارد را نیز به تشخیص رییس قوه قضاییه و یا مقامات مادون از طرف ایشان، واگذار کرده است.

تردیدی نیست که قطع نظر از مباحث مربوط به صلاحیت ذاتی میان شعب حقوقی و جزایی دادگاه‌های عمومی و عدم آن، این دادگاه‌ها در صورت تعدد شعب، به دادگاه عمومی حقوقی و عمومی جزایی تقسیم شده و واقعیتی خارجی دارند و بر همین اساس و در غیر موارد ضرورت، اصولاً به موارد تحت صلاحیت خود برحسب عنوان رسیدگی خواهند کرد. در نتیجه دادگاه‌های عمومی حقوقی صلاحیت دارند تا به مسئولیت مدنی قراردادی و قهری رسیدگی کرده و دادگاه‌های عمومی جزایی نیز می‌توانند صرفاً به امور کیفری رسیدگی کنند و اصولاً در مورد خسارات ناشی از جرم نیز که فی‌الواقع ماهیت ضمان قهری را دارد، در صورتی صلاحیت رسیدگی خواهند داشت که به شعبه جزایی ارجاع گردد. فی‌المثل در مورد مسئولیت مدنی قهری و خسارات ناشی از جرم تخریب که مطابق بند الف ماده ۵ آیین‌نامه به عنوان دعوی حقوقی ناشی از جرم و از موارد ضرورت مقید در ماده ۴ قانون جدید تلقی شده، چنانچه رسیدگی به آن به شعبه کیفری ارجاع شود، مرجع کیفری حق رسیدگی و اتخاذ تصمیم به این بخش از دعوی را نیز پیدا خواهد کرد. والا اصولاً از صلاحیت آن مرجع خارج شده و شاکی خصوصی می‌باید به موجب پاراگراف اول ماده ۴ قانون جدید، امر کیفری را در دادگاه عمومی جزایی و امر حقوقی مرتبط با آن را در دادگاه عمومی حقوقی مطرح سازد.

گفتار دوم: صلاحیت دادگاه جزایی

با توجه به مطالبی که در گفتار اول آمده به نظر صلاحیت دادگاه جزایی را نیز می‌توان استخراج کرد. از حیث پیشینه تقنین، تأسیس آخرین دادگاه‌های کیفری به قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ مصوب سال ۱۳۶۸ برمی‌گردد. مطابق قانون یاد شده، دادگاه‌های کیفری به دو دسته ۱ و ۲ تقسیم شده و دادگاه‌های کیفری یک مطابق ماده ۷ آن به جرایم احصایی مذکور در آن مقرر رسیدگی کرده و سایر جرایم بغیر از موارد احصایی مزبور نیز وفق ماده ۸ قانون یاد شده، در صلاحیت دادگاه‌های کیفری ۲ قرار می‌گرفت. النهایه به موجب ماده ۱۶ همان قانون در مواردی که دادگاه به ضرر و زیان ناشی از جرم رسیدگی می‌کند، نصاب خاصی برای زیان وارده وجود ندارد و حکم صادره مشمول مقررات حاکم بر همان دادگاه است. در نتیجه در مواردی که مسئولیت

مدنی به تبعیت از ارتکاب جرم، مطرح می‌شود همان دادگاه کیفری که به جرم مربوطه رسیدگی می‌کرد، نسبت به ضرر و زیان ناشی از جرم ارتكابی و مسئولیتی مدنی اتخاذ تصمیم می‌کرد.

تبصره ماده ۱۶ قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ مصوب ۱۳۶۸/۳/۳۱ (آزمایشی) متضمن حکم ویژه‌ای بود و آن اینکه هرگاه دعوی جزایی منتهی به صدور حکم برائت متهم یا قرار موقوفی تعقیب شود دادگاه کیفری نمی‌تواند دعوی حقوقی را نادیده گرفته و از حوزه صلاحیت خود، خارج بداند بلکه مکلف است چنانچه دعوی حقوقی مطرح شده باشد نسبت به آن رسیدگی و رأی دهد. این مطلب در مواد ۹ الی ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۲۹۰ و متعاقباً در ماده ۹ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶/۳/۲۵ پیش‌بینی شد و هم‌اکنون در دادگاه‌های نظامی یک و دو مجری است. اما مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم در دادگاه‌های عمومی و انقلاب، در مادتين ۱۱ و ۱۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ آمده و مطالبه آن را مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی دانسته است. متعاقباً به موجب رأی وحدت رویه شماره ۶۴۹ مورخ ۱۳۷۹/۷/۵ هیأت عمومی دیوانعالی کشور، دادگاه‌های عمومی و انقلاب مکلف شدند ولو در صورت صدور حکم برائت متهم، به دادخواست شاکی خصوصی درباب ضرر و زیان ناشی از جرم رسیدگی کنند.

نتیجه اینکه دادگاه‌های کیفری در زمان حکومت قانون سال ۱۳۶۸ به بعد صلاحیت داشتند تا به مسئولیت‌های کیفری و همچنین مسئولیت‌های مدنی ناشی از عمل مجرمانه رسیدگی کنند. لیکن عمده صلاحیت دادگاه‌های کیفری درخصوص مسئولیت‌های مدنی ناظر بر ضمانات قهری بود که وصف مجرمانه داشته و امکان رسیدگی را به مرجع مزبور می‌داد. ولی مسئولیت مدنی قراردادی به نظر اصولاً از حوزه صلاحیت دادگاه‌های کیفری خارج بود چرا که تعهدات ناشی از قرارداد و مسئولیت‌های برخاسته از تعهدات قراردادی اصولاً نمی‌توانند وصف مجرمانه یافته و مسبوق به سوءنیت گردند مگر اینکه قرارداد وسیله‌ای جهت ارتکاب جرم و صرفاً به منظور بردن مال طرف دیگر منعقد شده باشد. به همین جهت دادگاه‌های کیفری علی‌الاصول نه تنها

به لحاظ کیفری نبودن امر بلکه به جهت حقوقی بودن قراردادها و مسؤولیت‌های ناشی از آن، نمی‌توانستند صلاحیت رسیدگی یابند. به همین لحاظ رسیدگی به مسؤولیت‌های مدنی ناشی از قرارداد در حیطه صلاحیت دادگاه‌های حقوقی قرار می‌گرفت. همین امر با شرحی که داده شد در دادگاه‌های عمومی بعد از سال ۱۳۷۳ جریان داشت النهایه در این وضعیت دادگاه‌های عمومی دیگر مسمی به عناوین حقوقی و کیفری نبود بلکه حسب نوع و موضوع پرونده به پرونده‌های کیفری و حقوقی رسیدگی می‌کردند. اخیراً نیز به موجب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸، و موادی که در گفتار اول بدان اشاره گردید از جمله ماده ۴ قانون اصلاحی یاد شده، شعب دادگاه‌های عمومی به دادگاه‌های عمومی حقوقی و کیفری تقسیم که حسب مورد می‌باید به مسؤولیت‌های مدنی ناشی از قرارداد و خارج از قرارداد رسیدگی کند.

نکته‌ای که باید در پایان بدان توجه داد آن است که برخی از جرایم استثنایی هستند که منشأ قراردادی دارند و اگرچه قراردادی هستند لاجرم با طرح شکایت کیفری، دعوی حقوقی آن نیز به تبع امر کیفری در دادگاه‌های عمومی کیفری مورد رسیدگی قرار داد خواهد گرفت. همچنان که این امر در مراجع کیفری سابق نیز جریان داشت؛ فی‌المثل همانطور که می‌دانیم ودیعه از جمله عقود معین است که به موجب آن شخصی مال خود را به دیگری می‌سپارد تا آن را مجاناً نگهداری کند (ماده ۶۰۷ قانون مدنی). گیرنده مال را اصطلاحاً مستودع یا امین گویند. نتیجه آنکه مال مزبور به طور امانی نزد امین باقی می‌ماند تا در زمان مقتضی (حسب مطالبه) به مالک (مودع) مسترد گردد. چنانچه مستودع یا امین از رد مال امتناع ورزد یا در مال مزبور تعدی و تفریط کند، ضامن تلقی و احکام امین بر او مترتب نخواهد شد (مادتین ۶۱۴ و ۶۱۶ قانون مدنی). در عقد عاریه و نیز سایر عقود که مقنن یا قرارداد طرفین بر آن عنوان امانی نهاده، همین ترتیب رعایت می‌شود (ماده ۶۳۱ قانون مدنی).

در موارد فوق اگرچه تعهد و مسؤولیت امین منشأ عقدی دارد ولی تخلف امین از شرایط عقد و زوال عنوان امانت به نحوی که با سبق سوء نیت توأم باشد، وصف کیفری یافته و تحت عنوان خیانت در امانت قابل تعقیب خواهد بود. ماده ۶۷۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵/۳/۲ مقرر می‌دارد که: «هرگاه اموال منقول و غیرمنقول یا

نوشته‌هایی از قبیل سفته و چک و قبض نظایر آن به عنوان اجاره یا امانت یا رهن یا برای وکالت یا هر کار با اجرت یا بی‌اجرت به کسی داده شده و بنابراین بوده است که اشیاء مذکور مسترد شود یا به مصرف معینی برسد و شخصی که آن اشیاء نزد او بوده آنها را به ضرر مالکین یا متصرفین آنها استعمال یا تصاحب یا تلف یا مفقود کند به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم خواهد شد.

مثال‌هایی که در مقرر فوق آمده تقریباً عمده آنها مانند اجاره، امانت و رهن منشأ عقدی دارد و مسئولیت ناشی از تخلف از تعهد قراردادی نیز با وجود سوءنیت گیرنده مال در ارتکاب یکی از عناصر مادی جرم مانند تصاحب و تلف و استعمال و مفقود کردن آن، جنبه کیفری و جزایی پیدا می‌کند. به همین جهت صلاحیت رسیدگی به چنین عمل مجرمانه‌ای برعهده محاکم عمومی جزایی قرار گرفته و رسیدگی به زیان ناشی از آن نیز برعهده همین مرجع قرار می‌گیرد مگر آنکه شاکی خصوصی بخواهد مسئولیت مدنی قراردادی را در دادگاه عمومی حقوقی مطرح سازد.

مبحث دوم: تفاوت از حیث صلاحیت محلی (نسبی) دادگاه‌ها

تفاوت دیگری که ملحوظ نظر قرار می‌گیرد، صلاحیت محلی دادگاه‌هاست. بدین ترتیب که حسب اینکه مسئولیت فاعل ورود زیان جنبه قراردادی داشته یا قهری، این امر تغییر محل دادگاه صلاحیتدار را موجب خواهد شد.

پرونده‌های ملوم‌الاشیاء و مطالبات قرضی

گفتار اول: صلاحیت دادگاه محل اقامتگاه خواننده

صلاحیت دادگاه محل اقامتگاه خواننده، صلاحیتی اصولی و عمومی بوده که عمدتاً در اکثریت دعاوی مطروحه، به کار گرفته می‌شود. فی الواقع علی‌الاصول مطالبه هر نوع مال منقول یا حقوق ناشی از آن و یا هر نوع مالی که در حکم منقول باشد و همچنین بخشی از حقوق مربوط به اموال غیرمنقول می‌باید در دادگاه محل اقامتگاه خواننده طرح گردد. لهذا هرگاه در صلاحیت دادگاه محل اقامتگاه خواننده یا دادگاه واقع در محل دیگر تردید شود، به اصل مراجعه و دادگاه محل اقامتگاه خواننده را باید صالح شناخت. ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب

۱۳۷۹/۱/۲۱ نیز با لحاظ سیاق عبارات مندرج در آن و همچنین احصای موارد استثنایی در مواد بعدی قانون یاد شده، متضمن همین معنی است. به ویژه آنکه رأی وحدت رویه شماره ۳۱ مورخ ۱۳۶۳/۹/۵ هیأت عمومی دیوانعالی کشور نیز بر این تفسیر مهر تأیید زده است.*

صلاحیت اصولی دادگاه محل اقامت خواننده در خصوص دیون و مطالبات نقدی، توجه و دقت خاصی را می‌طلبد. زیرا هرگاه علی‌الاطلاق به نفس دین و مطالبات نقدی قطع نظر از منشأ آن توجه کنیم، به لحاظ مواد ۱۲ و بعد آیین دادرسی مدنی جدید، اصولاً مطالبه طلب را باید در دادگاه محل اقامتگاه خواننده (مدیون) طرح کرد. ولی اگر بنخواهیم منشأ طلب و دین مورد مطالبه را در نظر گیریم، آن وقت باید قائل به تفکیک صلاحیت محلی شده و این موضوع اخیر همان چیزی است که هیأت عمومی دیوانعالی کشور حسب تفسیر ماده ۲۰ قانون مدنی و طبق رأی وحدت رویه شماره ۳۱ - ۱۳۶۳/۹/۵ به دست داد؛ بدین ترتیب که هیأت عمومی دیوانعالی کشور به موجب رأی وحدت رویه فوق، در مقام تفسیر ماده ۲۰ قانون مدنی و مواد ۲۱ به بعد آیین دادرسی مدنی سال

* - نظریه مشورتی اداره کل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضاییه به شماره ۷/۸۴۱ - مورخ ۱۳۸۱/۲/۱۸: «۱» - هر چند مطابق ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی اصل بر صلاحیت دادگاه محل اقامت خواننده دعوی است ولی قانونگذار طبق ماده ۱۲ همین قانون در مواردی که موضوع دعوی، مربوط به دعوای مالکیت، مزاحمت، ممانعت از حق، تصرف عدوانی و سایر حقوق راجعه به غیرمنقول است بر اصل مذکور استثنا قائل شده و دعوای نوع اخیر را در صلاحیت دادگاهی دانسته است که غیرمنقول در حوزه آن واقع است و لذا دعوی مورد بحث در صلاحیت دادگاه محلی است که غیرمنقول در حوزه آن است هر چند این دعوی ناشی از عقد و قرارداد باشد. ۲- در مورد دعوای ناشی از غیرمنقول از قبیل مطالبه اجاره‌بها و مطالبه اجرت‌المثل و غیره همانطور که رأی شماره ۳۱ - ۱۳۶۳/۹/۵ هیأت عمومی دیوانعالی کشور نیز بیان داشته است با توجه به تعاریفی که در مواد ۱۲ الی ۲۲ قانون مدنی از اموال منقول و غیرمنقول به عمل آمده چنین استنباط می‌شود که قانونگذار بین دعوی مطالبه وجوه مربوط به غیرمنقول ناشی از عقود و قرارداد و دعوی مطالبه وجوه مربوط به غیرمنقول و نیز اجرت‌المثل آن در غیر مورد عقد و قرارداد تفاوت قائل شده است، در حالی که دعوای نوع اول را که بیشتر حالت دین بر ذمه خواننده دارد و میزان و مقدار آن معلوم است در زمره دعوای منقول و در صلاحیت دادگاه محل اقامت خواننده قرارداد و دعوای نوع دوم مانند اجرت‌المثل که مقدار آن معلوم نبوده و نیاز به کارشناسی و معاینه محل دارد در زمره اموال غیرمنقول و در صلاحیت دادگاهی می‌داند که غیرمنقول در حوزه آن است و لذا مطالبه اجور معوقه و خسارت تأخیر تأدیه ناشی از آن در صلاحیت دادگاه محل اقامت خواننده و دعوای الزام به تنظیم سند رسمی غیرمنقول، خلع ید و مطالبه اجرت‌المثل در صلاحیت دادگاه محل وقوع ملک است. به نقل از روزنامه رسمی کشور به شماره ۱۶۶۷۵ مورخ ۱۳۸۱/۳/۱۱ ص ۳.

۱۳۱۸ بر آمد و اشعار داشت که با لحاظ امثله مندرج در ماده ۲۰ قانون مدنی که دیون واحد منشأ عقدی از قبیل قرض، ثمن مبیع و مال الاجاره عین مستأجره را از حیث صلاحیت محاکم در حکم مال منقول دانسته، کلیه دیونی که منشأ عقدی ندارند مانند خسارات وارده به مال غیرمنقول که در اثر ضمان قهری محقق می‌گردند، از حیث صلاحیت محاکم در حکم مال غیرمنقول تلقی و قابل طرح در دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول هستند. برخی از حقوقدانان در تفسیر رأی وحدت رویه فوق و در مخالفت با آن نوشته‌اند که: «مقصود قانونگذار از حقوق راجعه به غیرمنقول حقوق عینی اعم از اصلی و تبعی بوده و خسارات وارده به عین غیرمنقول که نوعی دین محسوب می‌شود از شمول ماده ۲۳ آیین دادرسی مدنی خارج می‌باشد، و در نتیجه رأی شعب ۳ و ۲۱ دیوانعالی کشور با اصول و ضوابط سازگارتر است لیکن هیأت عمومی به لحاظ سهولت رسیدگی به دلایل و یا رعایت مصالح دیگر، نظر خلاف را برگزیده است»^{*} چنانچه بخواهیم صلاحیت محلی دادگاه را در مورد مطالبه هر نوع دینی به طور مطلق تعیین کنیم، خواه دین مزبور منشأ عقدی داشته و یا غیرعقدی، دادخواست می‌باید در دادگاه محل اقامتگاه خواننده تقدیم گردد. و در این صورت رأی هیأت عمومی بلااجرا خواهد ماند. بنابراین از یک طرف می‌توان گفت به لحاظ اینکه آرای وحدت رویه حسب ماده ۲۷۰ آیین دادرسی کیفری جدید مصوب سال ۱۳۷۸ در حکم قانون تلقی و از تاریخ صدور برای کلیه محاکم و شعب دیوانعالی کشور لازم‌الاتباع می‌باشند لهذا توجه به رأی صادره و لزوم اجرای آن ایجاب می‌کند که در مواردی که خسارات ناشی از مسئولیت مدنی قهری (غیرقراردادی) مربوط به مال غیرمنقول مطرح و مورد مطالبه است، دادخواست مربوطه در دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول طرح و اقامه شود و در مواردی که وجه نقد از نوع وجوه قراردادی مانند دین ناشی از قرض، ثمن مبیع و یا مال الاجاره مورد نظر قرار می‌گیرد، دادگاه محل اقامتگاه خواننده ملاک عمل باشد.

لیکن به نظر می‌رسد استدلال دیگری را نیز می‌توان مدنظر قرار داد و آن اینکه اساساً

* - جهت ملاحظه نظر مخالف رأی وحدت رویه معنونه، مراجعه شود به مقاله بررسی و نقد رأی وحدت رویه ۳۱ - ۶۳/۹/۵ ردیف ۶۳/۱۹ نوشته استاد محترم آقای دکتر امیر حسین‌آبادی محله کانون وکلا شماره ۱۲ دوره جدید، ص ۱۴۷ به بعد.

با توجه به وضع قانون جدید آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹/۹/۲۱، دیگر نباید رأی وحدت رویه شماره ۳۱ مورخ ۱۳۶۳/۹/۵ را اجرا کرد زیرا رأی وحدت رویه ناظر بر ماده ۲۱ و ۲۳ آیین دادرسی مدنی سال ۱۳۱۸ می باشد که هم اکنون منسوخه است و به تبع آن رأی وحدت رویه نیز فاقد موضوع قانونی می گردد. در نتیجه رأی وحدت رویه ای که نسبت به قوانین سابق و منسوخه صادر گردیده را نمی توان برای قوانین جدید التصویب که احکام خاص خویش را دارد، استفاده کرد. مگر در مورد اموال غیر منقول متعلق به شرکت ها که تقریباً با همان مدلول و مفاد سابق در ماده ۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی جدید پیش بینی گردید و به نظر رأی وحدت رویه اخیر الذکر نسبت به ماده ۲۲ قانون جدید نیز مجری است.* به ویژه آنکه اگرچه اعتبار رأی وحدت رویه شماره ۳۱ - ۱۳۶۳/۹/۵ نسبت به ماده ۲۰ قانون مدنی به قوت خود باقی است ولی حکومت آن بر قوانین جدید محل تردید می باشد. به همین لحاظ و با توجه به اینکه ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی جدید مصوب سال ۱۳۷۹ دایره دعاوی مربوط به اموال غیر منقول را با امثله مذکور در آن، روشن کرده و این دعاوی اعم از دعاوی مالکیت، مزاحمت، ممانعت از حق، تصرف عدوانی و سایر حقوق راجع به آن از قبیل حق ارتفاع و حق انتفاع می باشد و مصادیق مذکور در آن به کیفیتی است که خسارات وارده به ملک غیر منقول را که منشأ عقدی ندارد، شامل نمی شود لهذا موضوع از شمول رأی وحدت رویه شماره ۳۱ - ۱۳۶۳/۹/۵ خارج بوده و واجد حکم خاصی جدیدی است.

* - رأی وحدت رویه شماره ۶۴۳ مورخ ۱۳۷۸/۹/۱۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور: «با مورد لحاظ قرار دادن این امر که اصولاً بر طبق ماده ۵۵۹ قانون آیین دادرسی مدنی و بند ۲ ماده ۲۳ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب، دیوان عالی کشور در اظهار نظر در مورد صلاحیت محلی وارد نمی شود، چون به موجب ماده ۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی رسیدگی به دعاوی راجعه به غیر منقول اعم از دعوی مالکیت و سایر حقوق راجعه به آن در دادگاهی به عمل خواهد آمد که مال غیر منقول در حوزه آن واقع است اگرچه مدعی و مدعی علیه مقیم آن حوزه نباشند و ماده ۳۶ قانون مزبور که صرفاً ناظر است به دعاوی مربوط به اصل شرکت و دعاوی بین شرکت و شرکا و اختلافات حاصله بین شرکا و... شامل دعاوی مربوط به غیر منقول موضوع ماده ۲۳ قانون مارالذکر نمی شود و طبعاً رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیر منقول خواهد بود. لذا به نظر اکثریت هیأت عمومی دیوان عالی کشور رأی شعبه ۲۴ دیوان عالی کشور که رسیدگی به دعوی مال غیر منقول مربوط به شرکت را در صلاحیت دادگاه محل وقوع غیر منقول دانسته و حکم دادگاه عمومی را در این زمینه تأیید کرده، صحیح و موافق موازین قانونی تشخیص می گردد. این رأی بر طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه ها لازم الاتباع است.»

در فرض اخیر، دعوی مطالبه خسارات وارده به ملک غیرمنقول که از مسئولیت مدنی قهری نشأت می‌گیرد، حسب اطلاق و حکم اصولی ماده ۱۱ آیین دادرسی مدنی جدید و عموم ماده ۲۰ قانون مدنی که با عبارت (کلیه دیون) تشریح گردیده، می‌باید در دادگاه محل اقامتگاه خواننده اقامه شود و طرح آن در دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول و جاهت قانونی ندارد. بنابراین به نظر، استدلال اخیر از قوت بیشتری برخوردار بوده و با اصول حقوقی و منطوق قانون سازگارتر است.

گفتار دوم: صلاحیت دادگاه محل انعقاد عقد و اجرای تعهد

آنچه در این گفتار به موضوع بحث مربوط می‌گردد، خسارات حاصله از مسئولیت مدنی قراردادی است. در این خصوص باید توجه داشت که تعهدات قراردادی در مواردی ایجاد مسئولیت مدنی می‌کنند که مورد نقض و تخلف قرار گیرند. در نتیجه هرگاه یکی از تعهدات قراردادی، مورد اجرا قرار نگیرد و یا در اجرای آن تأخیر شود، موجبات ضمان و مسئولیت مدنی قراردادی فراهم خواهد شد. در این صورت است که دادگاه صلاحیتدار به منظور مراجعه و مطالبه خسارات ناشی از این نقض قراردادی باید تعیین گردد.

در این مورد، دو مرجع قضایی به کیفیت خاص مورد توجه قرار می‌گیرد؛ اولین موضوع، خسارات ناشی از تخلف از ایفای تعهد قراردادی است که موضوعاً به اموال غیرمنقول مرتبط می‌گردد مانند دعاوی اعلام وقوع معامله و اعلام مالکیت نسبت به یک مال غیرمنقول یا الزام به تنظیم سند رسمی انتقال که سبب هر یک از این دو دعوی را یکی از عقود معین یا نامعین تملیکی تشکیل می‌دهد.* در چنین مواردی چون دعاوی مطروحه منشأ قراردادی داشته و ناظر بر دعوی مالکیت بر مال غیرمنقول است، لهذا براساس ماده ۱۲ آیین دادرسی مدنی جدید مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ می‌باید دعوی مزبور در دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول طرح گردد قطع نظر از اینکه اقامتگاه خواننده یا محل انعقاد عقد در جای دیگری باشد. حال اگر در قرارداد فیما بین به منظور تخلف از انجام

* - فریدون نهرینی، مقاله ادله استثنایی در اثبات و احراز مالکیت، مجله تحقیقات حقوقی دانشکده حقوقی دانشگاه شهید بهشتی شماره ۴۱، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، بهار، تابستان ۱۳۸۴ ص ۳۴۸.

تعهد مزبور مثلاً حاضر نشدن در محضر اسناد رسمی و امتناع از تنظیم سند رسمی انتقال، خسارت قراردادی (ماده ۲۳۰ قانون مدنی) پیش‌بینی شده باشد، از آنجا که خسارت مزبور از آثار تحقق مسؤلیت مدنی قراردادی است لهذا مطالبه این خسارت نیز به تبع دعوی اصلی در همان دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول طرح خواهد شد. دومین مورد، خسارت ناشی از نقض قراردادهایی است که موضوع آنها را اموال منقول تشکیل می‌دهد.

در این خصوص ماده ۱۳ آیین‌دادرسی مدنی جدید حاکمیت دارد. این مقرره می‌گوید: «در دعاوی بازرگانی و دعاوی راجع به اموال منقول که از عقود و قراردادهای ناشی شده باشد، خواهان می‌تواند به دادگاهی رجوع کند که عقد یا قرارداد در حوزه آن واقع شده است یا تعهد می‌بایست در آنجا انجام شود».

بدیهی است عبارت مندرج در ماده ۱۳ آیین‌دادرسی مدنی جدید که می‌گوید: «... از عقود و قراردادهای ناشی شده باشد...» به دعاوی راجع به اموال منقول ارتباط پیدا می‌کند و دعاوی بازرگانی را شامل نمی‌شود. زیرا دعاوی بازرگانی بعضاً منشأ قراردادی دارند و بعضاً نیز فاقد منشأ قراردادی هستند. بی‌تردید بسیاری از مصادیق مندرج در مواد ۲، ۳ و ۵ قانون تجارت که معاملات تجارتهای را احصا کرده، همگی واجد منشأ قراردادی هستند و دعاوی مربوط به آن نیز بازرگانی محسوب خواهد شد. از طرف دیگر برخی از دعاوی بازرگانی هستند که منشأ عقدی و قراردادی ندارند ولی بازرگانی محسوب می‌گردند. از جمله اگرچه به حکایت بند ۸ ماده ۲ قانون تجارت، معاملات برواتی، تجارتهای هستند ولی با توجه به اینکه ظهرونیستی آن به منظور پرداخت خسارت ناشی از ضمان قهری، فاقد مبنای قراردادی است، لهذا دعاوی مربوط به آن بازرگانی است ولی منشأ عقدی ندارد و منظور از معاملات برواتی همان عملیات برواتی است. یا در ماده ۲ قانون اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب سال ۱۳۴۷ آمده که شرکت سهامی شرکت بازرگانی محسوب می‌شود ولو اینکه موضوع عملیات آن امور بازرگانی نباشد. در اینجا نیز مثلاً هرگاه موضوع آن امور خیریه باشد، دعاوی مربوط به آن که تحت لوای شرکت طرح می‌شود، دعوی بازرگانی است هرچند که موضوع آن جنبه بازرگانی ندارد.

مادتین ۵۴ و ۳۱۴ قانون تجارت نیز حایز اهمیت است. زیرا پذیره‌نویسی و خرید

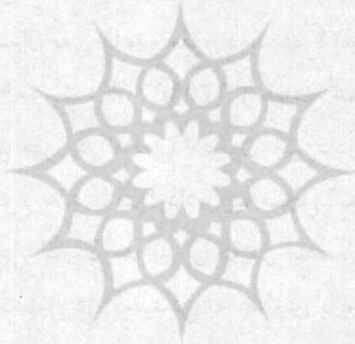
اوراق قرضه و یا صدور چک را عمل تجارتي نمی‌شمرد. النهایه آنچه باقی می‌ماند، دعاوی مربوط به اموال منقولی است که از عقود و قراردادها ناشی شده باشد. حال اگر در ایفای تعهدات قراردادی ناظر بر اموال منقول، قصور شود و به همین منظور نیز خسارت قراردادی تعیین و یا طبق نظر کارشناس، خسارات ناشی از نقض تعهد قراردادی، برآورد و مورد مطالبه باشد، در این صورت دادگاه صلاحیتدار، دادگاه محل انعقاد عقد یا قرارداد و یا دادگاه محل اجرای تعهد خواهد بود. لهذا خواهان اختیار دارد یا به دادگاه محل وقوع عقد مراجعه و خسارات ناشی از مسئولیت مدنی قراردادی را مطالبه کند و یا به دادگاه محل اجرای تعهد.

البته مفاد ماده ۱۳ قانون جدید آیین دادرسی مدنی سابقاً در ماده ۲۲ آیین دادرسی مدنی سال ۱۳۱۸ پیش‌بینی شده بود. و متعاقب آن نیز حسب صدور آرای متفاوت در خصوص ماده ۲۲ و احتمال نفی قاعده مقرر در ماده ۲۱ با وجود حاکمیت ماده ۲۲، رأی وحدت رویه شماره ۹ مورخ ۱۳۵۹/۳/۲۸ از هیأت عمومی دیوانعالی کشور بدین شرح اصدار گردید: «حکم مقرر در ماده ۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی راجع به مراجعه خواهان به دادگاه محل وقوع عقد یا قرارداد و یا محل انجام تعهد، قاعده عمومی صلاحیت نسبی دادگاه محل اقامت خواننده را که در ماده ۲۱ قانون پیش‌بینی شده نفی نکرده بلکه از نظر ایجاد تسهیل در رسیدگی به دعاوی بازرگانی و هر دعوی راجع به اموال منقول که از عقود و قرارداد ناشی شده باشد انتخاب بین سه دادگاه را در اختیار خواهان گذاشته است...».

تفسیر قانون مزبور و ایجاد رویه واحد در این خصوص که به موجب رأی وحدت رویه شماره ۹ مورخ ۱۳۵۹/۳/۲۸ حاصل شده، اگرچه ناظر بر ماده ۲۲ آیین دادرسی مدنی سابق بوده، ولی همان استدلال و استنباط مندرج در رأی وحدت رویه را می‌توان در خصوص ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی مدنی جدید به کار برد. زیرا در ماده ۱۳ قانون یاد شده، مقنن از کلمه (می‌تواند) برای خواهان استفاده کرده و سیاق عبارات متن آن حکایت از آن دارد که امتیاز مقرر در ماده ۱۳، امتیاز فوق‌العاده‌ای را علاوه بر دادگاه محل اقامتگاه خواننده (ماده ۱۱)، برای چنین خواهانی در نظر گرفته است؛ بدین ترتیب که در دعاوی بازرگانی و دعاوی راجع به اموال منقول که از عقود و قراردادها ناشی شده

باشد، دادگاه‌های محلی سه محل، صلاحیت نسبی (محلی) خواهند داشت تا به این گونه دعوی رسیدگی کنند و خواهان مختار است که به هر یک از دادگاه‌های مزبور مراجعه و دعوی خود را مطرح سازد: دادگاه محل اقامتگاه خوانده، دادگاه محل وقوع عقد یا دادگاه محل اجرای تعهد.

این نحوه تفسیر را نباید مغایر با تفسیری که قبلاً از رأی وحدت رویه شماره ۳۱ مورخ ۱۳۶۳/۹/۵ به دست داده‌ایم، انگاشت. زیرا استدلال مندرج در رأی وحدت رویه اخیر سابقاً نیز با حقیقت و مفاد ماده ۲۳ آیین دادرسی مدنی سال ۱۳۱۸ و حتی ماده ۱۲ آیین دادرسی مدنی جدید مطابقت و هماهنگی نداشت تا بتوان از تفسیر و تعبیر هیأت عمومی دیوانعالی کشور درخصوص ماده ۱۲ آیین دادرسی مدنی جدید نیز استفاده کرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی